

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل برهان صدیقین از منظر علامه طباطبائی و مقایسه آن با تقریر سینوی از برهان صدیقین

حامد کامیجانی / دانشجوی دکتری فلسفه و کلام دانشگاه باقرالعلوم

hamed komigani1369@gmail.com

 orcid.org/0000-0002-9295-6952

دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۶

چکیده

در برهان صدیقین، فیلسوف با مطالعه مطلق واقعیت، درصدد اثبات واجب‌الوجود است. علامه طباطبائی با توجه به ضرورت ازلی واقعیت عینی و در بستر جریان برهان «این ملازمات» به وجوب ذاتی آن منتقل گشته است. ابن سینا بر اساس ضرورت ذاتی واقعیت عینی و خارج نبودن آن از دو وضعیت «وجوب» و «امکان»، وجود واجب را تثبیت نموده است. علامه چون برخلاف ابن سینا قایل به ضرورت ازلی واقعیت عینی و وجوب ذاتی آن است، تحقق واجب‌الوجود را بدیهی دانسته که می‌توان بر این اساس وجود واجب را به‌مثابه اولین مسئله فلسفی مطرح نمود. همچنین با توجه به تقریر علامه، واقعیت عینی حقیقتی یگانه بوده و ماسوای آن حقایقی ربطی است که در طول آن حقیقت واحد و به نحو غیر منحاز از آن، واقعیت‌دار گشته است. این مقاله درصدد است اولاً، تحلیل و توصیفی نوین از برهان صدیقین علامه طباطبائی ارائه دهد و به ارزیابی اشکال وارد شده بر این برهان و برخی تقریرهای ناصواب از آن بپردازد. ثانیاً، در بستر سنجش برهان علامه با تقریر سینوی از برهان صدیقین، تبیین نماید که تقریر علامه ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر تقریرها ممتاز می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: برهان صدیقین، اصل ثبوت واقعیت، ضرورت ازلی، امکان ماهوی، واجب‌الوجود، علامه طباطبائی، ابن سینا.

اثبات وجود خداوند همواره یکی از دغدغه‌های فیلسوفان مسلمان و متکلمان بوده است. در این میان، اقامه برهانی که یقینی باشد و از وسایط کمتری بهره ببرد، بر سایر براهین ترجیح دارد. «برهان صدیقین» برهانی است که در آن مستدل می‌کوشد با مطالعه مطلق واقعیت که اصل ثبوت آن بدیهی است، وجود خداوند را اثبات نماید. بر این اساس اگر تمام مخلوقات معدوم نیز فرض شوند، این برهان همچنان منتج قلمداد می‌شود. همچنین در این برهان چون با مطالعه برخی از خواص واقعیت به تحقق وصف دیگر آن، یعنی وجوب، استدلال می‌شود، از این رو برهان مزبور از سنخ برهان «ان ملازمات» است و مفید یقین محسوب می‌شود. به علت ویژگی‌های مذکور، برهان صدیقین بر سایر براهین اثبات وجود خداوند ترجیح دارد و اندیشمندان حوزه معارف کوشیده‌اند تقریرهای گوناگونی از آن ارائه دهند.

این سینا نخستین اندیشمندی است که نام برهان خویش را که در آن بر اساس اصل «ثبوت واقعیت عینی»، به اثبات واجب پرداخته بود، «برهان صدیقین» نامید. پس از او ملاصدرا کوشید بر اساس ثبوت واقعیت عینی، وجود خداوند را اثبات نماید. تفاوت این دو فیلسوف آن است که شیخ‌الرئیس بر اساس خارج نبودن واقعیت عینی از دو وضعیت «وجوب» و «امکان» در پی اثبات وجود خداوند است؛ ولی صدرالمتهلین بر اساس اصالت وجود و حقیقت واحد و تشکیکی بودن واقعیت خارجی، در صدد اثبات واجب است.

در میان اندیشمندان معاصر، علامه طباطبائی صرف تأمل در اصل ثبوت واقعیت و ضروری بودن آن را برای تصدیق وجود واجب کافی می‌داند. از این رو از دیدگاه وی نیازی به استفاده از قواعدی همچون «خارج نبودن موجود از دو وضعیت وجوب و امکان»، «نیازمندی ممکن به علت فاعلی» و یا اصولی نظیر «اصالت وجود» و «تشکیک وجود» نیست. به همین سبب تقریر ایشان بر سایر تقاریر رجحان دارد و دارای ویژگی‌هایی است که دیگر تقریرها از آن خواص تهی هستند.

این مقاله قصد دارد تقریری نوین از برهان علامه طباطبائی ارائه نماید و به نقد و بررسی اشکالی که برخی از استادان فن بر این برهان وارد نموده‌اند و همچنین ارزیابی تقریری که ایشان در جهت تصحیح کلام علامه ذکر کرده‌اند، بپردازد. سپس در بستر سنجش برهان علامه با تقریر سینیوی از برهان صدیقین، ویژگی‌های برهان علامه را که سبب مزیت آن نسبت به سایر براهین صدیقین گشته است، احصا نماید.

پرداختن به برهان علامه و ارائه تقریری متقن از آن، به این علت ضروری قلمداد می‌شود که مطابق این برهان، اصل وجود خداوند بدیهی محسوب می‌گردد و دیگر نیازی به استفاده از اصطلاحات فلسفی و علمی نیست، بلکه صرف تنبیه بر بطلان ناپذیری واقعیت عینی برای تصدیق به واجب‌الوجود بودن آن کافی است. به تعبیر دیگر، برهان علامه افزون بر یقینی بودن، واجد مؤلفه «بدهات» نیز هست. از این رو ارائه تقریری مستحکم از برهان علامه، دستاوردی ارزشمند و بدیع برای اندیشمندان حوزه معارف محسوب می‌شود. همچنین سنجش برهان علامه با تقریر سینیوی از برهان صدیقین، موجب نمایان شدن سایر امتیازات برهان علامه می‌گردد.

تبیین برهان علامه و دفع اشکال وارد شده بر آن، همواره مد نظر محققان بوده و مقالات متعددی در این زمینه به رشته تحریر درآمده است، لیکن به نظر می‌رسد پاسخ ایشان در دفع اشکال مطرح شده، ناصواب است. بدین‌روی مقاله حاضر ضمن ارائه تقریری نوین از بیان علامه، پاسخی بدیع به اشکال مزبور داده شده است. همچنین در مقاله پیش‌رو در بستر مقایسه برهان علامه با برهان ابن‌سینا، به برخی از امتیازات تقریر علامه نیز اشاره شده است.

۱. انحای براهین اثبات وجود خداوند

در فلسفه وقتی از خداوند سخن به میان می‌آید، مقصود موجودی است واجب بالذات. معنای این سخن آن است که مفهوم «موجود» بدون حیثیت تقیدیه و تعلیلیه از وجود خداوند انتزاع می‌شود، برخلاف وجود ممکنات که با حیثیت تعلیلیه، منشأ انتزاع و مصداق حمل مفهوم موجود هستند و برخلاف ماهیت ممکنات که با حیثیت تقیدیه منشأ انتزاع و مصداق حمل مفهوم موجود هستند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۸۶). بی‌نیازی ذات الهی از غیر در اصل تحقق و ثبوت، امری است که در متون دینی بر آن تأکید شده و فلاسفه با توجه به این ویژگی، برای اشاره به ذات خداوند، از اصطلاحاتی همچون «واجب بالذات» بهره می‌برند.

از این‌رو براهین اثبات خداوند درصددند واقعیتی را در ظرف خارج اثبات نمایند که به حسب ذاتش و بدون ملاحظه غیر، مصداق مفهوم موجود بوده، ثبوت و تحقق برایش امری ضروری تلقی می‌گردد. این براهین در یک تقسیم‌بندی کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۱. براهین وجودی

در این براهین از صرف مفهوم و تعریف خداوند در ذهن، وجود او در عین اثبات می‌گردد. این براهین فقط با وساطت تعریف خداوند در ذهن، او را در خارج اثبات می‌کنند و مستدل به صراحت یا مضمحل تعریف «خداوند» و کمال مطلق بودن یا واجب بودن او را مفروض می‌گیرند و بیان می‌نمایند که اگر مفهوم کمال مطلق یا واجب مصداق نداشته باشد، لازم می‌آید که کمال مطلق یا واجب بالذات، کمال مطلق یا واجب بالذات نباشد، که نوعی تناقض است و محال. از این‌رو در این نوع برهان بی‌آنکه به هیچ واقعیت خارجی استناد شود، وجود خداوند با بهره‌گیری از مفهوم کمال مطلق بودن یا واجب بالذات بودن او و با تکیه بر اصل «امتناع تناقض» ثابت می‌گردد (عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۶۶).

خاستگاه این نوع برهان فلسفه غرب است. برهان وجودی از قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) در میان متفکران و حکیمان اروپا مطرح گردید. مبتکر این برهان آنسلم بود. وی در جست‌وجوی دلیل قطعی بر وجود خداوند بود و چون به تصدیق صرف خرسند نمی‌شد، به دنبال دلیلی قطعی بود. او سرانجام به برهانی دست یافت که بعدها «برهان وجودی» نامیده شد.

آنسلم از تعریف خداوند به «کمال مطلق»، به وجود عینی او منتقل می‌شود و بیان می‌دارد که موجود نبودن خداوند با کمال مطلق بودنش در تعارض است (هالینگ، ۱۳۶۴، ص ۱۲۵).

برهان وجودی آنسلم از سوی گونیلیون (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۷۰)، توماس آکوینسی (کرم، ۱۳۶۹، ص ۱۱۸)، برتراند راسل (همان، ص ۱۱۹) و کانت (کانت، ۱۳۶۲، ص ۶۵۷-۶۵۹) نقد شد. این اشکالات موجب گردید برهان وجودی در فلسفه غرب دلیلی منسوخ و غیرقابل اتکا تلقی گردد.

در فلسفه اسلامی، محمدحسین غروی/اصفهانی مُبدع برهان وجودی محسوب می‌گردد. او با تکیه بر واجب بالذات بودن خداوند، بیان می‌کند که موجود نبودنش با واجب بالذات بودنش سازگار نیست (غروی اصفهانی، بی‌تا، ص ۷۱). تقریر مرحوم/اصفهانی نیز از سوی متفکران جهان اسلام مورد نقض و ابرام قرار گرفت. برخی اندیشمندان تقریر او را همسان با بیان آنسلم می‌پندارند و نقدهایی را در این باره مطرح می‌کنند و برخی نیز آن را قابل دفاع می‌دانند.

۱-۲. براهین مخلوق‌محور

در این براهین با وساطت وجود مخلوق، وجود خداوند در خارج اثبات می‌شود. برخلاف براهین وجودی که مفهوم‌محور هستند، این دست از براهین با تکیه بر واقعیت خارجی غیر خداوند، درصدد رفع تردید از وجود اویند. در براهین مخلوق‌محور همواره قسم خاصی از موجود مد نظر است؛ مثلاً، بیان می‌شود که «ممکن بالذاتی هست» یا «حادثی هست» یا «متحرکی هست». وجه مشترک تمام این گزاره‌ها آن است که در موضوع آنها وصفی به کار می‌رود که فقط بر غیر خداوند صادق است. حال در این براهین، مستدل درصدد تبیین استلزام میان وصف مذکور و وجود خداوند است، وگرنه خود آن وصف بدیهی و یا قریب به بدیهی محسوب می‌گردد (عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۷۴).

۱-۳. براهین صدیقین

در این براهین با وساطت مطلق واقعیت خارجی، وجود خداوند اثبات می‌شود. از این رو اگر وجود غیر خداوند نیز انکار گردد، باز با اتکا به این براهین، وجود او اثبات می‌گردد. بنابراین در این براهین، نه به وجود خداوند استناد داده می‌شود تا مصادره به مطلوب لازم آید و نه به وجود مخلوق نظر افکنده می‌شود تا برهان از نوع مخلوق‌محور محسوب گردد. پس اینکه موجود مفروض چه قسم موجودی است، دخالتی در اثبات خداوند ندارد. این بدان معناست که مستدل در این براهین، درصدد تبیین استلزام میان مطلق موجودیت و وجود خداوند است، وگرنه اصل اینکه واقعیتی در ظرف خارج تحقق دارد، امری بدیهی و بین تلقی می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۲).

البته باید توجه داشت که در برهان صدیقین هم می‌توان بعد از فرض مطلق واقعیت، به ویژگی‌های مخلوق استناد نمود و از آن ویژگی‌ها در مسیر اثبات خداوند بهره برد؛ زیرا مناط این برهان آن است که بر مبنای تحقق

مطلق واقعیت - نه وجود مخلوقی با ویژگی خاص - شکل گرفته باشد و با فرض انکار تحقق عینی مخلوقات، باز همچنان مثبت وجود خداوند محسوب گردد، وگرنه صرف وجود استلزام میان مخلوق و خداوند و استناد به آن موجب نمی‌شود که برهان به کار گرفته شده از نوع براهین مخلوق محور به حساب آید.

۲. برهان صدیقین از منظر علامه طباطبائی

علامه در کتابها و نوشته‌های فلسفی خویش، به تقریر این برهان پرداخته است. او در تعلیقه *الاسفار الاربعه* بیان می‌کند که واقعیت هستی واقعی است که با آن سفسطه را رد می‌کنیم و می‌یابیم که هر موجود باشعوری ناگزیر از اثبات آن است و زوال آن را نمی‌پذیرد. حتی اگر فرض کنیم که واقعیت زایل گشته، در فرض بطلان و زوال هم آن را تصدیق کرده‌ایم؛ یعنی اگر زوال و بطلان تمام واقعیت‌ها را در لحظه‌ای یا مطلقاً در هر زمانی فرض نماییم، در این صورت، هر واقعی و واقعاً باطل و زایل شده است، نه به‌طور مجازی و وهمی.

همچنین اگر سوفسطایی اشیا را موهوم می‌پندارد یا در واقعیت آنها شک می‌کند، نزد او واقعاً اشیا موهوم و مشکوک هستند؛ یعنی واقعیت از آن حیث که مرفوع است، ثابت است و چون اصل واقعیت ذاتاً عدم و بطلان را نمی‌پذیرد، پس واجب‌الوجود بالذات است. بدین‌سان، واقعی که واجب‌الوجود بالذات است، اثبات می‌شود (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۶ ص ۱۴-۱۵، تعلیقه ط).

علامه طباطبائی در *اصول فلسفه* نیز بیانی مشابه دارد. در آنجا نیز از نفی ناپذیری واقعیت هستی سخن می‌گوید و بیان می‌کند که واقعیت هستی بی هیچ قید و شرطی واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود، و چون هر جزء از اجزای عالم نفی را می‌پذیرد، عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست، بلکه با آن واقعیت، واقعیت‌دار می‌شود و بی‌آن از هستی زایل می‌گردد. از این‌رو جهان و اجزای آن در واقعیت‌دار بودن خویش، بر واقعیتهای تکیه دارند که عین واقعیت بوده و به خودی خود واقعیت است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۲-۱. تقریر منطقی برهان صدیقین علامه طباطبائی

تقریر منطقی برهان علامه بدین شرح است:

(الف) واقعیت ذاتاً بطلان و نیستی نمی‌پذیرد.

(ب) هر امری که ذاتاً بطلان و نیستی نپذیرد، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه) واقعیت واجب‌الوجود بالذات است.

۲-۱-۱. تبیین مقدمه اول

مقدمه اول بدیهی محسوب می‌شود. این مقدمه از گزاره «واقعیت واقعیت است» یا «واقعیت موجود است» سرچشمه می‌گیرد که قضیه‌ای بدیهی است. موجود بودن و واقعیت بودن واقعیت، قضیه‌ای واقع‌نما و بدیهی محسوب می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۵)، هر چند این قضیه بیش از ضرورت ذاتی را تبیین نمی‌کند و تنها

روشن می‌نماید که واقعیت مادام که موجود است، بطلان و نیستی نمی‌پذیرد. بنابراین علامه برای تبیین مقدمه نخست بیان می‌نماید که از فرض عدم و رفع واقعیت، اثبات آن لازم می‌آید.

توضیح آنکه اگر گزاره «هیچ واقعیتی موجود نیست» صحیح باشد، از صحت آن، ثبوت واقعیت لازم می‌آید؛ زیرا در صورت صحت گزاره مذکور، محکی آن امری واقعی خواهد بود که با قضیه «هیچ واقعیتی موجود نیست» از آن خبر داده می‌شود (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۶ ص ۱۴-۱۵، تعلیقه ط).

بر این اساس هرگاه فرض کنیم واقعیت واقعاً وجود ندارد و عدم فراگیر است، یا در واقعیت‌دار بودن واقعیت واقعاً شک داشته باشیم، در همین فرض خود، فهم واقعی و صادقی داریم که آن را مطابق با واقع می‌دانیم. به تعبیر دیگر، واقع را ظرف تحقق محکی فهم خویش تلقی می‌نماییم. بنابراین از فرض رفع واقعیت، ثبوت آن لازم می‌آید. علامه معتقد است: انکار واقعیت ممکن نیست و اگر کسی از روی غرض‌ورزی، حق را منکر شود یا در آن شک کند، این انکار و شک او لفظی است (طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۶).

نفی ناپذیری واقعیت به معنای ضرورت ازلی آن است و مقصود از «ضرورت ازلی» آن است که موجودیت بی هیچ قید و شرطی (حتی شرط تحقق موضوع) برای واقعیت، ثابت است و واقعیت ذاتاً بطلان و نیستی نمی‌پذیرد.

۲-۱-۲. مراد از واژه «واقعیت» در مقدمه اول

باید توجه داشت که مقصود از واقعیت، واقعیت فی‌الجمله و اصل واقعیت است، نه واقعیت بالجمله؛ زیرا: اولاً، آنچه مرز فلسفه و سفسطه به شمار می‌آید و صف واقع‌گرایان را از شک‌گرایان جدا می‌سازد و انکارناپذیر تلقی می‌شود، واقعیت فی‌الجمله است، نه واقعیت بالجمله (نبوی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۶).

ثانیاً، کل واقعیت و مجموعه هستی دارای وجودی حقیقی و منحاز نیست تا بخواهد دارای وصفی خارجی همچون «ضرورت ازلی» باشد. برخی از استادان فن در مقام پاسخ به این اشکال بیان می‌کنند که کل در خارج هست، ولی هستی آن عین هستی کثرات است. کثرتهای وجودی در عین کثرت، یک حقیقت نفی عدم دارند و همه را چون از درون بشکافی، هستی‌اند و جز وجود و هستی چیزی نیستند. از این رو یک هستی داریم که در مقابل نیستی است، اگرچه خود هستی گوناگون بوده و جلوه‌های متعددی دارد. بنابراین مراد از «کل واقعیت» همان واقعیت آحاد و کثرات وجودی است (فیاضی، ۱۳۷۵، ص ۶۰).

علامه در ادامه مطالب خود و در مقام تقریر برهان علامه، بیان می‌کند که مجموع و کل وجودات که همان واقعیت بالجمله است، دارای ضرورت ازلی است؛ زیرا ضرورت تحقق آن مشروط به شرط و قیدی نیست. این بدان علت است که بیرون از دایره هستی چیزی نیست تا قید و شرط باشد. حال با توجه به ضرورت ازلی کل هستی، درمی‌یابیم که در میان وجودات، وجودی است که از ضرورت ازلی برخوردار است و مابقی وجودات بر گرد سفره فیض او نشسته‌اند (همان).

این پاسخ و تقریر از برهان علامه، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وقتی «کل» دارای وجودی منحاز از آحاد

نباشد، دارای ضرورت وجودی منحاز هم نخواهد بود. بنابراین سخن از ضرورت ازلی آن در خارج و منتقل شدن از آن به وجودی که دارای ضرورت ازلی است، ناصواب خواهد بود. علاوه بر این، علامه سخن را با اصل واقعیت آغاز می‌کند و در ادامه همان را واجب‌الوجود می‌شمارد:

این واقعیت و هستی که فیلسوف در برابر سوفسطی و شکاک اثبات می‌کند، ثابت است و هرگز بطلان نمی‌پذیرد... ولی هر یک از این پدیده‌های واقعیت‌دار که در جهان مشاهده می‌کنیم، دیر یا زود واقعیت را از دست می‌دهد و نابود می‌شود و از اینجا روشن می‌شود که جهان مشهود و اجزای آن، خودشان عین واقعیت - که بطلان‌پذیر نیست - نیستند، بلکه به واقعیتی ثابت تکیه داده و با آن واقعیت، واقعیت‌دار می‌شوند... ما این واقعیت ثابت بطلان‌ناپذیر را «واجب‌الوجود، خدا» می‌نامیم (طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷-۱۱۸).

بنابراین مراد علامه از واژه «واقعیت»، اصل واقعیت و واقعیت فی‌الجملة است. «اصل واقعیت» یعنی: همان حقیقت و متن خارج که خارجی بودن عین ذات آن است و تمام اشیا و حالات آنها در بستر ارتباط وجودی و عینی با آن، واقعیت‌دار تلقی می‌شوند، هر چند به آن علت که قابل زوال هستند، عین آن یا جزء آن و یا فرد آن محسوب نمی‌شوند، بلکه صرفاً روابط وجودی و اطوار و مظاهر گوناگون آن حقیقت محسوب می‌شوند. بنابراین اصل واقعیت چون از یک سو انکارش مستلزم تناقض بوده و دارای ضرورت ازلی است و از سوی دیگر غیر از کثرات مشهود در عالم است، دارای مابازای مستقلاً (غیر از کثرات موجود در عالم) است. همچنین این حقیقت از آنجا که حقیقتی صرف است، دارای وحدت ذاتی بوده و دوبردار نیست؛ زیرا صرف هر حقیقتی دوبردار نیست (طباطبائی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۵۵-۵۶). بر این اساس اصل واقعیت یک حقیقت وحدانی و عینی است که به سبب برخورداری از ضرورت ازلی، واجب‌الوجود است.

۳-۲. تبیین مقدمه دوم

مقدمه دوم استدلال نیز همچون مقدمه اول، بدیهی محسوب می‌شود؛ زیرا مناط ضروری‌الوجود بودن آن است که شیء به حسب ذاتش اقتضای تحقق و ثبوت داشته باشد و عدم و بطلان نپذیرد، نه به حسب افاضه از ناحیه غیر (طباطبائی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۷-۴۸). واقعیت نیز چون از یک سو حقیقتی است که خارجی بودن عین ذاتش به شمار می‌آید و همان متن تحقق و ثبوت محسوب می‌شود و از سوی دیگر دارای ضرورت ازلی است و ذاتاً زوال‌پذیر نیست، «واجب‌الوجود» نامیده می‌شود.

۲-۲. ارزیابی اشکال وارد بر برهان صدیقین علامه طباطبائی

یک اشکال اساسی صحت و اعتبار برهان علامه را تهدید می‌کند. این مهم‌ترین اشکال در ارتباط با برهان ایشان محسوب می‌گردد. اشکال مذکور آن است که از صدق این گزاره «واقعیتی نیست» لازم نمی‌آید که موجودی در خارج محقق باشد. توضیح آنکه اگر سوفسطایی واقعیت را انکار نماید، واقعیت عینی را انکار کرده است، نه واقعیت نفس‌الامری را که حتی واقعیت عدم را نیز شامل می‌شود. سوفسطایی وقتی می‌گوید: «واقعیت عینی نیست» یعنی:

همه‌جا را واقعاً عدم فراگرفته است. این عدم و بطلان واقعی یک واقعیت نفس‌الامری است، نه یک واقعیت عینی و خارجی. بدین‌روی با انکار واقعیت عینی، واقعیت عدمی اثبات می‌شود، ولی این واقعیت عدمی یک واقعیت نفس‌الامری است که برای اعدام فرض می‌شود و هرگز قادر نیست واقعیتی وجودی و عینی را اثبات نماید. از این‌رو اعتراف به واقعیت بطلان، نمی‌تواند اعتراف به حقیقتی عینی محسوب شود (فیاضی، ۱۳۷۵، ص ۶۳).

مطابق این اشکال، بیان علامه در خصوص ضرورت ازلی واقعیت، ناصواب است و واقعیت تنها دارای ضرورت ذاتی است. از این‌رو تمام کثرات مشهود در عالم، مصداق حقیقی واقعیت محسوب می‌گردند و واقعیاتی‌اند که مادام که موجودند، واقعیت‌بودن به نحو ضرورت ذاتی برایشان ثابت است.

برخی از استادان فن در مقام پاسخ به این اشکال بیان می‌کنند که موطن زوال واقعیت، جایگاه مخبر نیست تا صدق و یا نفس‌الامر آن به واقعیت مخبر ارجاع یابد، بلکه موطن صدق همان ظرف واقعیت است که خبر بدان نظر دارد و مخبر چون به نفی واقعیت در آن ظرف می‌پردازد، نفی واقعی فلسفه و اثبات واقعی سفسطه، واقعیتی خواهد بود که خبر از آن حکایت می‌کند. بنابراین واقعیت در متن و ظرف نفی مخبر ظاهر می‌شود. پس واقعیت امری است که امکان انکار آن در هیچ فرضی وجود ندارد و از انکار آن در هر حال، صدق آن در همان حال لازم می‌آید (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۸۰).

اشکال این پاسخ آن است که ظرف واقعیتی که مخبر از آن خبر می‌دهد با ظرف واقعیتی که سوفسطایی آن را انکار می‌کند، یکسان نیست. مخبر از واقعیت عدم که یک واقعیت فرضی و نفس‌الامری است، خبر می‌دهد، در حالی که سوفسطایی واقعیت خارجی را منکر است.

برخی از محققان پاسخ دیگری ذکر می‌کنند و آن اینکه نفی یک طبیعت کلی مستلزم نفی تمام افراد اوست. بنابراین با نفی واقعیت نمی‌توان تحقق هیچ‌گونه واقعیتی را پذیرفت؛ زیرا نقیض سالبه کلی، موجب جزئی است. از این‌رو اگر با سلب کلی واقعیت، هرگونه واقعیتی - ولو واقعیت نفس‌الامری - تحقق داشته باشد، اجتماع نقیضین لازم می‌آید (عشاقی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳-۱۰۴).

اشکال این پاسخ آن است که وجه اشتراک واقعیت عینی و خارجی و واقعیت نفس‌الامری و فرضی اعدام تنها در لفظ است، وگرنه این دو هیچ سنخیت و اشتراک ذاتی ندارند تا افراد و گونه‌های مختلف یک حقیقت و یک طبیعت محسوب شوند. این مطلب بدان علت است که واقعیت عینی برخلاف واقعیت نفس‌الامری اعدام، خارجی بودن عین ذاتش است و ذاتاً رافع عدم محسوب می‌گردد. علاوه بر این، سوفسطایی تنها در صدد انکار واقعیت عینی است و نمی‌خواهد لفظ «واقعیت» را به حسب تمام اطلاقاتی که دارد (مانند اطلاق آن بر ثبوت اعتباری اعدام) انکار نماید.

به نظر نگارنده، مسئله‌ای که بر اساس آن می‌توان غبار اشکال مذکور را از استدلال علامه زدود، آن است که نفس‌الامر عدم و امور عدمی ریشه در وجود و امور وجودی دارد. ذهن به حسب تصویری که از هستی و

واقعیت دارد، می‌تواند نیستی را تصور و مصداقی برای آن اعتبار نماید، و یا به حسب تصویری که از وجود علت و معلول و رابطه خارجی آنها دارد، می‌تواند عدم علت و معلول را تصور کرده، برای آنها مصداقی را لحاظ کند و رابطه علی- معلولی میانشان اعتبار نماید. بنابراین اگر از واقعیت عینی و امور واقعیت‌دار و روابط میان آنها خبری نباشد، از نفس الامر و ثبوت اعتباری عدم و امور عدمی هم خبری نخواهد بود، و بالعکس ثبوت نفس الامری نیستی، کاشف از ثبوت واقعیت عینی و هستی خارجی است. بنابراین، این سخن که از صدق و نفس الامر داشتن گزاره «واقعیتی نیست»، ثبوت واقعیت عینی و خارجی لازم می‌آید، کلامی متقن و صحیح است؛ زیرا باید ابتدا واقعیت محقق باشد تا ذهن بتواند در ضمن تصور عدم واقعیت، برای آن مصداقی اعتبار نماید و بدان حکم کند و از آن خبر دهد.

بنابراین علامه به درستی با سنگ بنا قرار دادن واقعیت، در بستر برهان «إن ملازمات»، از وصف ضرورت ازلی آن به وصف وجوب ذاتی‌اش منتقل گشته و با مطالعه حقایق زوال‌پذیر این عالم، حکم نموده که آنها مصداق حقیقی واقعیت عینی نیستند که به حسب ذاتش و بی اتکا به غیر و به نحو ضرورت ازلی موجود است، بلکه حقایق و مظاهری هستند که در بستر اتکا و ربط جودی به آن واقعیت عین - نه به نحو منحاز و مستقل و نه در عرض آن و نه به نحوی که عین آن و یا جزء و یا فرد آن قلمداد شوند - واقعیت‌دار گشته‌اند. همچنین با جریان قواعدی همچون «قاعده الواحد»، «قاعده امکان اشرف» و اصل «علیت»، وجود حقایق و مظاهر مثالی و عقلی برای واقعیت عینی نمایان می‌گردد.

۳. برهان صدیقین از منظر ابن سینا

ابن سینا در مقام تقریر برهان خویش این‌گونه بیان می‌کند:

الف) به حکم بدهت عقلی، تصدیق می‌کنیم که واقعیتی در ظرف خارج متحقق است.

ب) این واقعیت به حکم بدهت عقلی، یا موجودی است که وجود برایش ضرورت دارد و یا موجودی است که وجود و عدم برایش ضرورتی ندارد. در صورت اول، مطلوب ثابت است و در صورت دوم بر اساس این حکم عقلی که هر ممکنی در تلبس به وجود محتاج علت است، واقعیت مفروض به سبب علتی غیر خودش ایجاد گردیده است.

ج) آن غیری که موجود ممکن محتاج به آن است از دو حالت خارج نیست:

۱. واجب‌الوجود است. در این صورت مطلوب ما اثبات می‌شود.

۲. ممکن‌الوجود است. در این صورت (چون نسبت به وجود و عدم لا اقتضاست) محتاج موجود ممکن دیگری است که او را ایجاد گرداند و آن موجود ممکن هم نیازمند موجود ممکن آخری است. در این صورت با سلسله‌ای از ممکنات مواجهیم که مترتب بر یکدیگرند.

د) این سلسله ممکنات - چه متناهی فرض شود و چه غیرمتناهی - از چهار حالت خارج نیست:

۱. نیازمند علت نیست. این حالت ممتنع است؛ زیرا این مجموعه با تحقق آحاد و افراد خود، ضرورت می‌یابد؛

زیرا امری غیر از مجموع کنار هم قرار گرفتن آحاد نیست و امری که با تحقق یافتن دیگری ضرورت یابد، وجوب ذاتی نداشته، در تحقق خویش محتاج علت است.

۲. علت دارد و آن عبارت از مجموع افراد سلسله است. این حالت ممتنع است؛ زیرا این مجموعه چیزی غیر از خود همین مجموع آحاد که علت فرض شده، نیست.

۳. علت دارد و آن عبارت از برخی از افراد مجموعه است. این حالت ممتنع است؛ زیرا مستلزم ترجیح بلامرجح است. سر این مطلب آن است که هر کدام از آحاد را بخواهیم علت فرض کنیم، علتی دارد که آن علت نسبت به او در علیت نسبت به مجموع سزاوارتر است.

۴. علت دارد و آن عبارت است از: موجودی که خارج از مجموع ممکنات بوده و واجب بالذات است. با ابطال صورت‌های سابق، این حالت تثبیت می‌شود (طوسی، ۱۳۹۱، ج ۶ ص ۵۵۸-۵۶۷).

۳-۱. اصول و مبانی تقریر سینیوی

تقریر *ابن سینا* بر پایه برخی از اصول سامان یافته که عبارتند از:

الف. گزاره «واقعیت موجود است» یک قضیه بدیهی و ضروری الصدق است. از این رو *ابن سینا* استدلال خویش را بر پایه این اصل بدیهی بنیان نهاده و واقعیت خارجی را نقطه آغاز استدلال خود قرار داده است. بر این اساس تقریر *ملاصدرا* از برهان *شیخ الرئیس* که در آن مفهوم موجود را نقطه آغاز استدلال *ابن سینا* قرار داده است، ناصواب محسوب می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۹۳، ج ۶ ص ۲۵-۲۶).

لیکن می‌توان در تصحیح سخن *ملاصدرا* بیان نمود که مقصود وی مفهوم «موجود» است از آن نظر که حاکی از امر خارجی است؛ زیرا در این صورت میان سخن وی و بیان *شیخ الرئیس* تهاقتی نخواهد بود. این مسئله بدین علت است که مفهوم «موجود» از آن نظر که حاکی از خارج است، یا دارای مصداق واجبی است و یا حایز مصداق امکانی است.

ب. گزاره «اجتماع دو نقیض ممتنع است» یک قضیه بدیهی و ضروری الصدق است. از این رو *ابن سینا* بر اساس آن حکم می‌کند که واقعیت خارجی، یا ممکن است و یا واجب، و اگر ممکن است، خود یا ممکن دیگری بی آنکه به موجود واجبی ختم شود، نمی‌تواند تأمین‌کننده تحقق وی باشد.

ج. مقصود از ممکن بودن واقعیت خارجی در تقریر سینیوی، آنجا که گفته می‌شود: «واقعیت، یا واجب است یا ممکن»، «امکان» به معنای امکان خاص است، نه امکان احتمالی که به معنای تردید در وجود و عدم شیء است. امکان خاص در این تقریر، به معنای عدم ضرورت ذاتی واقعیت خارجی نسبت به وجود و عدم است.

د. وجوب در تقریر سینیوی به معنای ضرورت وجود و تحقق، به مثابه یک وصف عینی برای موجود خارجی بوده و حاکی از آن است که برای تحقق به علت نیازمند نیست.

و. مجموع ممکنات امری غیر از آحاد ممکنات نیست. از این رو نباید گمان شود که *شیخ الرئیس* از وصف امکان

آحاد ممکنات به ممکن بودن مجموع آنها به مثابه امری مغایر با ایشان منتقل گشته است. بنابراین اشکال غزالی که معتقد است شیخ از مغالطه ترکیب بهره برده، صحیح نیست (غزالی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۴). در مغالطه ترکیب بیان می شود که چون اجزا وصفی دارند، کل نیز واجد آن وصف است (حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۷۹).

هـ اثبات وجود واجب نیازمند ابطال دور و تسلسل نیست، بلکه تأمل در خاصیت امکانی و عدم ضرورت ذاتی و به تعبیر دیگر، بطلان ذاتی ممکنات خارجی، تحقق موجود ضروری الوجودی را ایجاب می کند که مصحح تحقق آن ممکنات محسوب می شود.

۴. وجه افتراق و اشتراک برهان صدیقین علامه طباطبائی و تقریر سینیوی از این برهان

ابن سینا برهان خود را به این علت که در آن با مطالعه نفس وجود و واقعیت و خارج نبودن آن از دو حال «وجوب» و «امکان» وجود واجب اثبات می شود، «برهان صدیقین» نامیده است؛ زیرا از منظر او صدیقین کسانی اند که برای تبیین وجود خداوند، نظر به مخلوقات نمی افکنند و مطالعه خود واقعیت را برای اثبات وجود خداوند کافی می دانند. شیخ الرئیس در خصوص برهان خویش بیان می دارد:

تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الأول و وحدانیته و برائته عن الصمات إلى تأمل لغير نفس الوجود و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و إن كان ذلك دلیلاً علیه، لكن هذا الباب أوثق و أشرف، ای إذا اعتبرنا حال الوجود یشهد به الوجود من حیث هو وجود و یشهد بعد ذلك علی سائر مابعدہ فی الواجب و الی مثل هذا أشیر فی الكتاب الإلهی: «سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق» (فصلت: ۵۳) أقول: إن هذا حکم لقوم ثم یقول: «أ و لم یکف بریک أنه علی کل شیء شهید» (همان). أقول: إن هذا حکم للصدیقین الذین یشهدون به، لا علیه (طوسی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۶۶).

برهان شیخ الرئیس هر چند بر پایه ثبوت واقعیت شکل گرفته و در آن از حالات و خصایص مخلوقات برای تثبیت واجب بهره گرفته نشده، ولی چنین نیست که از هیچ اصل و قاعده دیگری در این برهان استفاده نشده باشد. وی بر اساس خارج نبودن واقعیت از دو حالت «وجوب» و «امکان» و نیازمندی ممکن به علت فاعلی برای تحقق یافتن و با تکیه بر جریان اصل علت در ظرف خارج، از ثبوت واقعیت به وجود واجب منتقل می شود. بدین روی از منظر او، وجود خداوند، گرچه با مطالعه نفس واقعیت، قابل اثبات است، ولی بدیهی تلقی نمی شود و برای اثبات آن باید از قواعد و اصول دیگری نیز بهره برد.

۴-۱. وجه اشتراک برهان علامه طباطبائی و ابن سینا

علامه طباطبائی نیز همچون ابن سینا برهان خویش را بر پایه بدهات گزاره «واقعیت، موجود است» بنیان نهاده است. علت این وجه اشتراک را باید در مبانی منطقی آن دو جست؛ زیرا هر دو مبنای گزاره بوده و قایلند به اینکه گزاره های نظری در نهایت باید به قضایایی منتهی گردند که صدقشان بدیهی بوده و بی نیاز استدلال هستند. «قضایای بدیهی» قضایایی هستند که صرف توجه به ویژگی مفهوم موضوع و مفهوم محمول، موجب اذعان به

اتحاد محکی آنها می‌گردد. گزاره «واقعیت، موجود است» نیز از زمره این قضایا محسوب می‌شود؛ زیرا موجود نبودن واقعیت به معنای واقعیت نبودن واقعیت و سلب شیء از خود است. از این رو موجود بودن به نحو ضرورت ذاتی بر واقعیت حمل می‌شود.

۲-۴. وجوه افتراق برهان علامه طباطبائی و ابن سینا

۱. وجه افتراق برهان علامه طباطبائی از برهان شیخ‌الرئیس را نیز باید در همان وجه اشتراک آن دو جست‌وجو کرد. توضیح آنکه علامه طباطبائی موجودیت را علاوه بر ضرورت ذاتی، به نحو ضرورت ازلی برای واقعیت عینی ثابت می‌داند و به همین علت به واجب‌الوجود بودن آن منتقل می‌شود و فرض ممکن بودنش را ممتنع تلقی می‌کند؛ ولی ابن‌سینا چون به ضرورت ازلی واقعیت عینی پی نبرده است، از منظر او می‌توان واقعیت و وجودی مستقل و امکانی را فرض کرد که واقعیت بودن و موجود بودن مادام که از ناحیه علت محقق شده، به نحو ضرورت ذاتی برایش ثابت باشد. به همین سبب ابن‌سینا از خارج نبودن واقعیت عینی از دو وضعیت «وجوب» و «امکان» و منتهی شدن آن واقعیت در صورت برخورداری از حالت امکانی، به واقعیت دیگری که واجب‌الوجود است، سخن گفته، ولی علامه طباطبائی به حسب ضرورت ازلی واقعیت عینی، به واجب‌الوجود بودن آن حکم کرده و ممکن بودنش را ممتنع می‌داند.

۲. وجه افتراق دیگری که ریشه در افتراق نخست دارد، آن است که مطابق بیان علامه، اصل وجود واجب بدیهی قلمداد می‌شود؛ زیرا تأمل در اصل واقعیت و ضرورت آن، بدون نیاز به جریان قواعد و اصول دیگر، برای تصدیق به واجب‌الوجود بودنش کافی است؛ ولی مطابق بیان ابن‌سینا، صرف تأمل در واقعیت عینی و ضرورتی که دارد، نمی‌تواند کاشف از وجود واجب باشد، بلکه به این منظور، جریان اصول دیگری، همچون خارج نبودن موجود از دو وضعیت «وجوب» و «امکان» و نیازمندی ممکن به علت، ضروری محسوب می‌شود.

به همین سبب علامه طباطبائی تمام براهین اثبات وجود واجب را تنبیهاتی برای نمایان ساختن یک امر بدیهی به حساب می‌آورد:

آن اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الانسان و البراهین المثبتة لها تنبیهات بالحقیقه (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴-۱۵، تعلیقه ط).

۳. وجه افتراق سوم که آن نیز ریشه در افتراق نخست دارد، آن است که مطابق بیان علامه، حقایق مشهود در این عالم و از جمله خود ما، مصداق واقعیت عینی و صرفی که متن خارج را تشکیل داده و خارجی بودن عین ذاتش است و ابطال‌پذیر نیست، محسوب نمی‌شوند، بلکه به علت ابطال‌پذیر بودن، مظاهر گوناگون آن واقعیت عینی تلقی می‌گردند که در بستر ارتباط وجودی با آن حقیقت و در طول آن و بی آنکه آن حقیقت در آنها حلول یافته باشد و یا ایشان جزء آن حقیقت محسوب شوند، واقعیت‌دار گشته‌اند. سرّ نفی حلول واقعیت عینی در این حقایق مشهود یا جزء بودن این حقایق برای واقعیت عینی، آن است که در هر دو صورت، لازم می‌آید که حقایق مذکور همچون واقعیت

عینی، دارای ضرورت ازلی باشند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷). ولی بنا بر تقریر سینیوی، ممکنات نیز همچون واجب، مصداق واقعیت عینی محسوب می‌شوند و دارای واقعیت منحا‌زی‌اند که متن خارج را تشکیل داده، خارجی بودن عین ذاتش است.

۴. وجه افتراق دیگری که با تأمل در وجوه سابق آشکار می‌شود، آن است که مطابق بیان علامه، در نظام هستی، یک واقعیت عینی محقق است که تمام متن واقع را تشکیل داده و ماسوای او رقایق و حقایق ربطی هستند که به نحو غیر منحا‌ز و در طول آن واقعیت، واقعیت‌دار گشته‌اند. این در حالی است که مطابق تقریر سینیوی، واقعیت‌های متکثر و منحا‌زی در عالم وجود دارند که هر یک به حسب خویش، متن واقع را تشکیل داده‌اند؛ واقعیت‌های متکثری که برخی از آنها ممکن‌الوجود بوده و اصل واقعیت و وجود خویش را از واقعیت و وجود واجب دریافت نموده‌اند.

۵. آخرین وجه افتراق عبارت است از آنکه مطابق تقریر علامه از برهان صدیقین، می‌توان اثبات وجود واجب را به‌منزله اولین مسئله فلسفی مطرح نمود و به دنبال آن، از مباحثی همچون صفات واجب، افعال واجب، طبقات نظام هستی و انحا‌ی ممکنات، هویت فقری و تعلقی ممکنات نسبت به واجب و غیر آن بحث کرد. این از آن روست که علامه تقریر خویش را بر هیچ اصل و قاعده فلسفی استوار نکرده است. اما/بن سینیوا برهان خویش را بر اساس تقسیم موجود به «واجب» و «ممکن» پایه‌گذاری کرده است. بدین‌روی پیش از اثبات واجب، باید ابتدا در قالب مباحث تقسیمی موجود از تقسیم موجود به «واجب» و «ممکن» و ویژگی‌های هر کدام سخن گفت.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

براهین اثبات وجود خداوند بر سه قسم است:

- الف. براهین وجودی: براهینی که با استفاده از مفهوم «خداوند» در ذهن، درصد اثبات وجود او در عین هستند.
- ب. براهین مخلوق محور: براهینی که به واسطه وجود مخلوقات و خصایص آنها، درصد اثبات وجود خداوند هستند.
- ج. براهین صدیقین: براهینی که به واسطه مطالعه مطلق واقعیت خارجی و برخی خواص آن، درصد اثبات وجود خداوند هستند.

۱-۵. تقریر علامه طباطبائی از برهان صدیقین

علامه طباطبائی با تأمل در اصل واقعیت خارجی، برهانی اقامه کرده که تبیین منطقی آن بدین شرح است:

الف) واقعیت عینی ذاتاً بطلان‌پذیر نیست؛ زیرا از سلب آن، ثبوتش لازم می‌آید.

ب) هر امری که ذاتاً بطلان‌پذیر نباشد، واجب‌الوجود است.

نتیجه) واقعیت عینی، واجب‌الوجود است.

بطلان‌پذیر نبودن واقعیت عینی کاشف از ضرورت ازلی آن است و علامه بر این اساس از ضرورتی بودن

واقعیت عینی در بستر جریان برهان «ان ملازمات»، به وجوب ذاتی آن منتقل گشته است. از این رو حقایق مشهود در این عالم چون بطلان‌پذیرند، مصداق واقعیت عینی محسوب نمی‌شوند و صرفاً حقایق ربطی و تعلقی محسوب می‌شوند که در بستر ارتباط عینی و حقیقی با واقعیت خارجی، واقعیت‌دار گشته‌اند.

مقصود از «واقعیت عینی» همان حقیقتی است که متن خارج را تشکیل داده، خارجی بودن عین ذاتش است. بنابراین، مقصود واقعیت بالجمله نیست؛ زیرا واقعیت بالجمله که به معنای مجموع واقعیت‌هاست، دارای وجود و ضرورت وجودی منحازی غیر از آحادش نیست و نمی‌توان گفت: برخلاف آحادش، دارای ضرورت ازلی است و این ضرورت ازلی اقتضا می‌کند که موجود واجب‌الوجودی محقق باشد.

۲-۵. تقریر ابن سینا از برهان صدیقین

ابن سینا بر اساس اصل «ثبوت واقعیت عینی» و «امتناع اجتماع دو نقیض»، بیان می‌کند که واقعیت خارجی، یا واجب‌الوجود است و یا ممکن‌الوجود. در صورت دوم، اگر علت آن ممکن نیز ممکن‌الوجود و علت آن علت هم ممکن‌الوجود باشد و این سلسله به همین صورت پیش برود، با مجموعه‌ای از ممکنات مواجهیم که علت این مجموعه، موجود واجب‌الوجودی است که خارج از آن واقع گشته؛ زیرا علت آن را نمی‌توان خود آحاد واقع در سلسله ممکنات و یا برخی از آنها قلمداد کرد.

۳-۵. مقایسه برهان علامه و ابن سینا

علامه طباطبائی و ابن سینا بر اساس بدهات اصل «ثبوت واقعیت عینی» و ضروری‌الثبوت بودن آن، درصد اثبات واجب‌الوجود هستند. لیکن در این میان، تقریر علامه ویژگی‌های دارد که آن را از تقریر سینوی متمایز می‌کند:

۱. علامه طباطبائی بر اساس ضرورت ازلی واقعیت عینی، حکم به واجب‌الوجود بودن آن کرده است.
۲. علامه طباطبائی قابل به بدهات وجود واجب است و صرف تأمل در اصل «ثبوت واقعیت عینی» و ضروری‌الثبوت بودن آن را برای تصدیق به واجب‌الوجود بودن آن کافی می‌داند.
۳. علامه طباطبائی حقایق مشهود در این عالم را از آن رو که زوال‌پذیرند، مصداق واقعیت عینی نمی‌داند، بلکه آنها را حقایق ربطی و تعلقی می‌داند که در بستر ارتباط وجودی با واقعیت عینی، در طول آن - و نه در عرض آن و نه به نحو مستقل - واقعیت‌دار گشته‌اند.
۴. علامه طباطبائی واقعیت عینی را یک حقیقت خارجی وحدانی می‌داند که تمام متن واقع را تشکیل داده است و ماسوای آن را روابط وجودی و مظاهری قلمداد می‌کند که در بستر ارتباط عینی با آن حقیقت، واقعیت‌دار گشته‌اند.
۵. بر اساس تقریر علامه می‌توان وجود واجب را به‌مثابه اولین مسئله فلسفی مطرح نمود و سایر مباحث را به دنبال آن و به نحو متناسب، ارائه کرد.

منابع

قرآن کریم.

- پارسانیا، حمید، ۱۳۹۰، *برهان صدیقین؛ مبانی و تطورات*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *تبیین براهین اثبات خدا*، قم: اسراء.
- حلی، جمال‌الدین، ۱۳۶۳، *الجواهر النضید، شرح علامه حلی*، قم: بیدار.
- صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، *المبدء والمعاد*، تهران: صدرا.
- _____، ۱۳۹۳، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، چ پنجم، قم: طلیعة نور.
- _____، ۱۹۸۱، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۸، *تسعة در اسلام*، قم: اسلامی.
- _____، ۱۳۸۹، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ چهاردهم، تهران: صدرا.
- _____، ۱۳۹۲، *نهایت‌الحکمه*، تصحیح و تعلیقه غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۹، *بداية الحکمه*، تعلیقه علی امینی‌نژاد، تهران: آل احمد.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۹۱، *شرح الاشارات والتنبیها*، چ سوم، قم: بوستان کتاب.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۹۲، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، چ پنجم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- عشاقی، حسین، ۱۳۸۷، *برهان صدیقین؛ دوپست و شانزده برهان به شیوه صدیقین بر هستی خداوند*، قم: مؤلف.
- غروی اصفهانی، محمدحسین، بی‌تا، *تحفة الحکیم*، قم: آل البیت.
- غزالی، محمد، ۱۳۷۷، *تهافت الفلاسفة*، تهران: شمس تبریزی.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۷۵، *گزیده الاهیات فلسفه*، تدوین رحیق متقیان، بی‌جا، بی‌تا.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۲، *سنجش خرد ناب*، ترجمه شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- کرم، یوسف، ۱۳۶۹، *فلسفه کانت*، ترجمه محمد محمدرضایی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- نوی، سعیده‌سادات، ۱۳۸۹، *برهان صدیقین در تفکر اسلامی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- هالینگ، جان، ۱۳۶۴، *مبانی و تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه عبدالحسین آزرنگ، تهران: کیان.